

منیر کردآردایی ۲

«چه استفاده‌هایی از خشونت، جنگ و غم در آثار تاکنون شده؟»

(نفرین‌شاخ کوندور. پادکست آردا)

صاحب نظران:

مونت آوسازون

torambar

arven

R-faarazon

تضاد

«حرکت اقباس از این مقاله منوط به ذکر نام پادکست آردا و نام صاحب سخن می باشد»

“Arda.ir/horn-of-gondor”

پیش‌گفتار

چیزی که پیش رو دارید، دو قطع مکتوب شده‌ی سخنان و گفتار دوستان و صاحب نظران ذکر شده در میزگرد آردایی، از مجموعه پادگست های وبسایت آردا هست که به دلیل ارزشمندی و اهمیت این سخنان در حوزه‌ی آثار تالکین، این امر را جایز شمرديم که به مدون کردن این گفتار ها و مکتوب کردن نقل قول ها بپردازيم. در عين حال شایسته آنيد به صفحه‌ی اصلی و صوتی این میزگرد، به این آدرس:

arda.ir/conference-2 مراجعه کرده و آن را دریافت کنید.

محمد علی

سیم. سانی



به نام خدا

(مونت آوسارون): جناب بخیمان به نظرتون چه استفاده‌هایی از خنوت، جنگ و غم در آثار تاکنون شده؟

(arven): سلام عرض میکنم خدمت مجری عزیز برنامه و همی مخاطب‌های محترم پادکست آردا. باعث افتخارمه که برای بار دوم به این میزگرد دعوت شدم. نیت کرده

بودم این بار مثل قبل زیاد حرفی نکنم، اما با توجه به سوالی که پرسیدید، تکلیف نیست من هم مشخصه اجازه میخوام بحث اندوه و غم، در آثار تاکنون رود سه اثر سیلاریون، فرزندان هورین و ارباب حلقه‌ها بررسی کنیم. اندوهی که در نظر من، علاوه بر پیشبرد عالی داستان، به نوعی ناینگر اندیشه‌های تاکنون و دل مشغولی‌های ایشونه. بذارید قسمت دوم رو با هم بررسی کنیم. مادر سیلاریون شاهد اتفاقات و رویدادهای ناخوشایند زیادی، ستم اما به جرات میتونم بگم که اندوه عظیم نهفته در سیلاریون که مورد توجه نویسنده بوده، اندوه ناشی از ناپاسی و رانده شدن از دگانه محبوب خداوندی و تبعات تلخ و دردناک این جدایی هست. منظورم از نافرمانی نولدور از فرمان والار و مابرتشون به سرزمین میانه هست، که نقطه‌ی عطف اتفاقات دنیای آرداست. این ماجرا و اندوه ناشی از اون رو میشه با اندوهی مقایسه کرد که طبق متون ادیان ابراهیمی، کریسان کیرتختین انسان‌ها، منظورم آدم و حوا، به خاطر ناپاسی و نافرمانی و خروجه شدن از بهشت شد. سخت نیست که این فرض رو قبول کنیم که تاکنون با گوشه‌ی چشم داشتن به این اعتقاد دینی، واقعه‌ی ناپاسی نولدور و کوچ به سرزمین میانه رو به رشتی تحریر در آورده. میتونیم بپذیریم که سیلاریون در مقام یک نوشته‌ی ادبی، رویکنر عادی‌ن داستان غم انگیز جدایی بنده از معبود داستان‌های دینی هست.



اما در کتاب فرزندان هورین، تا لکین کالبد و پیکره‌ی اصلی غم رو تغییر می‌دهد و او نود روابط بین افراد قرار می‌دهد. به این معنی که ما شاید این بستیم که تا لکین غم‌خیز غم روز حالت عرفانی و الهی سیلاریلیون به سطح انسانی می‌آید و به روابط بین فردی تزریق می‌کند. اما این فرآیند چطور اتفاق می‌فتد. الف با به واسطه‌ی نافرمانی در سیلاریلیون، سرنوشت شوم و غم انگیزی رو به همراه خود حمل می‌کنند و انسان با به واسطه‌ی بجاری و نزدیکی با ایشان، سرنوشتی شومی رو در جریان نبرد بر علیه مور کوت به جان می‌بخزند و در نفرین و اندوهی شریک می‌شود که الف با به واسطه‌ی ناسپاسی از ولار به همراه دارند. در اینجا نه جمع که فرد، تورین تور امبار، آئینه‌ی عرضی چهره‌ی غم در این کتاب می‌شود. سرنوشت تورین که کوی جزو اعتقادات راسخ تا لکین، بستش از ابتدای کودکی تورین، حالات خودش رو معطوف روابط تورین و دل‌بستگی‌های میان فردیش می‌کند. رشته‌ی میان تورین و خواهرش لالایت به تیغ سرنوشت بریده می‌شود و این شروعی است بر سلسله غم‌هایی که برای تورین به واسطه‌ی کسستن پیوند‌های عاطفی به دست سرنوشت تجربه می‌شود پس می‌توانیم نتیجه بگیریم که اینبار دو کلمه‌ی سرنوشت بد و کسستن پیوند‌های خانوادگی و روابط عاطفی، موضوع و عنوان روایتگر تا لکین از غم می‌شود. به این معنی که تا لکین در کتاب فرزندان هورین، از نقش سرنوشت و غم بالقوه در میان روابط انسانی سخن می‌گوید. شاید به ریشه‌ی این مسأله رو در زندگی فردی تا لکین جستجو کرد، که البته نیاز به بحث مفصل و جداگانه دارد که از حوصله‌ی میزگرد هم خارج است.



در ادامه و در نهایت، تا لکین از سطح فردی غم عبور می‌کند و به باور من، در سه گامی ارباب حلقه با به غمی اشاره می‌کند که سطح جمعی رو احاطه کرده. غمی که به واسطه‌ی غفلت و بی‌توجهی جمعی، کیربان کیرکل جامعه‌ی مردم آزاد سرزمین می‌آید. انسان با و الف با که در زمان لازم، فرصت رو معتمن نشمرند و اجازه داند تاریکی در جهان، دوباره زیر سایه‌ی غفلتشون و باور پوششون

رشد کند. فکر میکنم این غم جمعی که در ارباب حلقه ها تجلی یافته، بازتاب وقایع اجتماعی و جهانی دوران حیات تاگلین، و ثمره‌ی جهان بینی ایشون و دیدگاهشون به وقایع دنیای مدرن. اکه بخوام چکیده‌ی حرفم رو برای جمع بندی بیان کنم، باید بگویم که تاگلین در سه کتاب سیلاریلیون، فرزندان هورین و ارباب حلقه ها غم رود سه سطح عرفانی فردی و جمعی بیان میکند.

(torambar): من فکر میکنم غم و اندوه یکی از عناصری هست که نویسنده داستان برای پیشبرد داستان استفاده میکند. یعنی اندوه، یک بعد از داستان که در کنار ابعاد دیگر اِی که نویسنده برای داستان در نظر میکشید مثل مثلاً شادی یا شغوت یا چیزهای دیگر باعث میشه داستان به جلو بره. پنج وقت یک داستان نمیتونه سراسر لبریز از شادی یا لبریز از غم باشه اکه به داستان با ویا اساطیر گذشته هم نگاه کنیم، همیشه در بخش هایی از تراژدی های سوزناک هم میشه شادی رو دید اکه شادی رو در مقابل غم در نظر بگیریم. بهمنظور هم یک داستان کمتری نمیتونه بدون غم باشه. استفاده‌ی به جا از این احساسات هست مثل غم یا شادی یا هر چیزی که میتونه باعث جذایت داستان بشه. غم و اندوه شخصیت کاراکترهای داستان رو شکل میده. شاید غم برای ما یک جنبه‌ی منفی داشته باشه ولی معمولاً تحمل این منفی هست که قهرمان رو پرور میده. یعنی مثلاً کسی مثل آراگون، پدر مادرش رو از دست میده. تحمل این غم هست که باعث میشه شخصیت آراگون شکل بگیره و در نهایت تبدیل به قهرمان داستان بشه یا مثلاً فائو که کسی بود که چیزی سخت زیادی رو تحمل کرد مثل از دست دادن مادرش و کشته شدن پدرش، از دیده شدن سیلاریلی که ساخته بودو، در نهایت این مسائل باعث میشه که این کاراکتر تبدیل به اون قهرمانی بشه که ما میشناسیم. خیلی از کاراکترهای دیگر رو چه از داستان های تاگلین، چه از داستان های دیگر رو میشه مثال زد که بهمن روزه‌ی روحی کردن و با تحمل سختی های زیاد تبدیل به قهرمان اون داستان شدن. البته به نظرم غم و اندوه داستان به جز اینکه روی کاراکترهای اون تاثیر گذاره، میتونه روی خواننده های داستانم تاثیر گذار باشه. هر اتفاق ناراحت کننده ای که برای یکی از کاراکترهای داستان اتفاق می افته، میتونه سمبلی باشه از اتفاقات ناراحت کننده‌ی زندگی خودما. این باعث میشه که خواننده های داستان بتون با شخصیت با هم دردی کنن و این از ویژگی های مثبت یک داستان به نظرم. ممکنه توی یک داستان، یک سری از اجزای ناراحت کننده پنج وقت برای خواننده‌ی اون داستان اتفاق نیفته ولی واکنش اون کاراکتر داستان به این اتفاقات منفی، چیزی هست که خودما هم توی زندگی داشتیم. پس شاید بشه گفت که خود این اتفاقات جنبه‌ی نمادین داستان هست و واکنش با و احساسات و چیزهایی که بعد از اون اتفاق به وجود میاد جنبه‌ی تحقیقی داستان که ما هم توی زندگیمون تجربه کردیم و باعث میشه که بتونیم با اون داستان ارتباط برقرار کنیم. به نظرم این یکی از فایده های داستان با و افسانه هست. اکه رو این غم و اندوه رو در داستان های تاگلین دنبال کنیم، میبینیم که تقریباً در بیشتر اجزای بزرگ، یک اتفاق تلخ و ناراحت کننده بوده که باعث شروع اون داستان شده. مثلاً وقتی که نولدور به سرزمین میانه میان و خیلی از داستان های مهم دوران اول رو به وجود میارن، یک شروع غم انگیز داشتن. با

روشن شدن از هکلا که باعث می‌شد خیلی از الف‌ها از بین برن و این طبیعتاً برایشون خیلی دردناک بوده. یا مثلاً داستان برن و لوتین که از جایی شروع می‌شد که برن سرزمینش رو در جنگ از دست می‌ده و آواره می‌شه و بعد از یک مدت هم پدرش رو از دست می‌ده و این یک شروع هست برای این داستان که در نهایت باعث می‌شه برن و لوتین به هم برس و داستان ادامه پیدا کنه. غم شاید در نگاه اول منفی به نظر برسه ولی باعث به وجود آمدن خیلی چیزایشه. مطمئناً هم توی زندگیمون لحظات سختی رو داشتیم و شاید اتفاقات ناراحت‌کننده‌ای بوده که این شاید خودش ذاتاً منفی باشه، شاید ناراحت‌کننده باشه ولی در نهایت باعث حرکت رو به جلوشه و اونوقت هست که جذبه‌ی مثبت پیدا می‌شه. یک چیز دیگه هم که در این مورد می‌تونم بگم اینه که غم در مقابل خیلی از احساسات دیگه بسیار تاثیرگذارتره به‌منظور که معمولاً تراژدی‌ها تاثیرگذارتر از کمدی‌ها هستن و البته باز هم می‌کم این استفاده‌ی به‌جا از این عناصر هست که می‌تونه داستان رو خوب به پیش بیره و برای خواننده لذت بخش باشه. در آخرم بگم که من مخالف اینم که غم و اندوه توی داستان‌های تالکین بازتاب زندگی شخصیش بوده. به‌منظور که داستان‌های تالکین رو همیشه داستان‌های تکلیف‌دونست. به‌موتدیری که غم توی داستان‌ها به کار رفته، چیزی که ای مثل عشق، حاسه، ماجراجویی و موضوعات دیگه‌ای بوده که شاید به‌همون اندازه به توی داستان پیدا کرد این موضوعات رو. در ضمن به نظرم همیشه از روی اتفاقاتی که توی داستان‌ها می‌فته به زندگی شخصی تالکین، شاید ماورای شخصی اشاره کرده به‌منظور که خود تالکین گفته آثار یک نویسنده راه خوبی برای شناخت خود نویسنده نیست. به نظرم بهتره این جور موضوعات رو به زندگی شخصی تالکین مربوط نکنیم، با توجه به اینکه ما واقعاً چیز زیادی از زندگی شخصی تالکین نمی‌دونیم و به‌منظور همیشه معمولاً کسانی که آثار ادبی و هنری خلق می‌کردن، زندگی شخصیشون رو از آثارشون جدا می‌کردن و فکر کنم اگه بخوایم این دو تا رو به هم مرتبط کنیم، همیشه بحث رو به نتیجه رسوند.

(مونت آوسارون): ممنون. نظر شما چه جناب اردستانی؟

(قناد): خب. با عرض سلام و ابراز خوشحالی از اینکه یار دیگه فرصتی شد تا در کنار هم راجب تالکین حرف بزنیم. به نظرم غم رو همیشه به اشکال مختلف در داستان تالکین دید و در ابتدای کار در داستان آفرینش همیکنه مگور به اصطلاح ساز مخالف رو کون می‌کنه خودش نوعی غم به وجود میاره. به خاطر اینکه با همگی و زیبایی آهنگ آینور رو به هم میزنه. ما غم رو بنا بر ادراک خودمون تعریف می‌کنیم. انسان هر بار که فردی حالت آشنایی رو از دست می‌ده چهار اندوه می‌شه و در داستان مذکور هم ما دقیقاً با همین موضوع مواجهیم. اتفاق دیگه‌ای که می‌وفته و شکل دیگه‌ای از غم رو منجر می‌شه نگرانی هست که والا نسبت به الف‌ها احساس می‌کنن و به خاطر همین رای به مهاجرت الف‌ها میدن. به عقیده‌ی من هر تغییر در وضعیت منجر به احساس غم می‌شه ولی در سیلاریلیون ایده غم ایده‌ی پیچیده‌تری هست. بخشی از الف‌ها مهاجرت می‌کنن ولی اگر مهاجرت اون‌ها در اصل کار صحیحی بود ارو که دانای کل داستان اون‌ها رو دیک سرزمین آشوب زنده می‌دارن می‌کرد.

البته ادعا نمیکنم استدلالی که دارم صد در صد ولی حس میکنم اگر او مقام نوعی پیش در آمد رو برای الف با قائل شد، نقشی که برائشون در نظر گرفته بود در همون سرزمین میانه تحقق پیدا میکرد نه در سرزمین قدسی. الف باقی که مهاجرت کرد و در میشه تاحدی برابر باوری گرفت که مانسبت به فرشته داریم. موجوداتی منفرد و پاک که بسیار داناتر از نوع بشر هستن، ولی در این دانی محدودن و قابلیت رشد ندارن. به نظر من این نقشی نبود که او برای الف با در نظر گرفته بود و هر چه که او بی از الف با مهاجرت کردن، بذراولیه ی غم و اندوه و جدایی از اینجا پاشیده میشه. اینجا الف با چند پاره میشن و مبارزه ای رو آغاز میکنند که ضاهرش چیزی جز باخت نیست. با دشمنی وارد مبارزه میشن که توانش از تک تک والار بیشتره و والار تنها در صورت اتحاد میتونن باهاش برابری کنن. البته در اوج اینهمه غم و ناراحتی، صحنه ای هست که اینجا نمیتونم بهش اشاره کنم. این دشمن قدر و قدرتمند در اوج پیروزی های ضاهریش نزد فانور میره و فانور اون رو طرد میکنه و در مقابل چنین قدرت عظیم سرفروود نمیاره.

از خود کتب نقل قول میکنم بمنید بهش چی میگه: «وگفت از برابر در دوازه های من دور شو ای زندانی شرارت پیشه ی ماندوس.» این کاری هست که تا لکین از ما میخواد که انجام بدیم. تا لکین غم روز از خواننده اش نمی گیره، بهش آراش نمیده و بهش میگه که همه چیز آخر خوب و خوشه. آخر داستان تا لکین همه چیز به خیر و خوشی تموم نمیشه، هر چند که بعضی با ضاهر این طوری فکر میکنند. تا لکین نبودی رو پیش روی مای زاره که آخرش جز باز زندگی نیست و اگر بادیه ی سخت تر به زندگی نگاه کنیم شاید تمام زندگی هم جز این نباشه. واقعیت اینه که هر چی که باشیم و هر کاری که کنیم، در نهایت عاقبت ماشی خاکه. اگر این تمام زندگی باشه، مبارزه ی تلخ و بی فرجامی خواهد بود. مبارزه ی الف با بالکلور، دشمنی که در مقام بزرگی با تمام والار برابری میکنه، مبارزه ای که ضاهر از پیش شکست خورده، ولی الف با تسلیم نمیشن. پس در این مبارزه بی محنتی ضاهر ابی فرجام، باور اصلی نویسنده خودنمایی میکنه. باور وجود یک دیکه بعد از مرگ و بدین ترتیب شکست دادن دشمن بهیچگی به اسم زمان. اما غمی که انسان با تجربه میکنن علاوه بر تمام این با وجه دیکه ای هم داره. در انسان با بیشتر بهمون غمی میشه که مادر نیتان مولوی باهاش آشنا میشیم بایه احساس غربت و تنهایی که عموما در سرزمین یحانه کربا نگیر انسان میشه. این احساس تلخ که دلمون میخواد به خونه برگردیم ولی میدونیم که شدنی نیست؛ خواه راه خونه به روی ما بسته باشه یا خواه خونه ای دیگر نباشه.



(arven): جناب اردستانی شما اشاره کردید که اروالف ماروبه خاطر آگاهی از سهپچی و مهاجرتشون در آینده، در سرزمین میانه بیدار کرد. اما لزوم اینکار چی بود؟ بایون جان. شما به جایگاه ویژه غم به عنوان یک عنصر مستقل در هنر نویسنده اشاره کردید. من در این مورد که استفاده ی به جا و مناسب از این عنصر از ویژگی به خصوصی برخوردار باشم موافقم اما باید دید تا کجای در مجموعه داستان های خودش، چگونه و به چه شکلی و با چه کیفیتی از این عنصر بهره گرفته. شما ادامه ی صحبت با تون به این نکته اشاره کردید که زندگی شخصی نویسنده مستقل از آثارش و نمی توان از روی آثار به باور باور زندگی شخصی نویسنده پی برد. من میخوام که در این مورد کمی بیشتر تامل کنیم، چرا که آثار یک نویسنده از جان و شخصیت اون سرچشمه میکیره و طعم و بوی عقاید خالقش رو خواسته یا ناخواسته به همراه میاره.

(torambar): در جواب علی جان باید بگم که راستش من متوجه نشدم که چطور میشه چگونگی و کیفیت غم رو توضیح بدم. برای من غم نقطه ی حسه. به همین، در مسیو شرف داستان مراحل قرار میکیرن که مثلاً نکته یی از این مراحل، به اتفاق نگین کنده باشه. مثلاً کشته شدن یه قهرمان. البته تیشه برای نگین بودن این اتفاقات، شدت در نظر گرفت. مثلاً برای خود من، کشته شدن تودن شاه ناراحت کننده تر از کشته شدن تورین سپر بلوطه که البته برای اندازه گرفتن این شدت با کمیتی وجود داره و به نظر من بیشتر به این بر میگردد که خواننده با چه کاراکتری تونسته بیشتر ارتباط برقرار کنه.

در مورد اینکه آیا عقاید تا کجای در آثارش هویدا هست یا نه، من هنوزم مخالف این هستم که تا کجای عقایدش رو وارد داستان کرده باشه. به نظر من فقط افراد متعصب یا افراد تندروی مذهبی عقایدشون رو وارد اثر هنری یا ادبی میکنن و میخوان که کارشون با بر حسب عقایدشون منتشر بشه.

واقعتش اینکه من توی کارهای تالکین اثری از رد پای مذهب ندیدم. البته تالکین به اسطوره نوشته یا شایدم به تیره بکیم «شبه اسطوره»، و در تمام اساطیر و ادیان و داستان هایی که بر این روال نوشته شدن، المان های مشترکی وجود داره مثل آفرینش بعدش، بعدش جهنم های خدایان در مقابل بدیکه، نبرد های خیر و شر، نقش انسان و موجوداتی هم تراز با انسان که با هم دیکه وارد این نبردها میشن و در نهایت هم نبرد نهایی خیر و شر یا آخر الزمان.



در تمام اساطیر و ادیان این روند به طور کلی وجود داره و البته طبیعتاً به سری جزئیات متفاوت. داستان های تالکین هم این روند کلی رو طی میکنن و با تفاوت هایی که با بقیه اساطیر داره، از نظر کلی در همون قالب جای میکسین. از طرف دیکه در داستان های تالکین برتری خیر بر شر وجود داره که این هم کلیشه ای هست که نه فقط در بیشتر ادیان و اساطیر، بلکه حتی در تمام داستان های محلی هم وجود داره. و این بر میگردد به اینکه معمولاً انسان تایل داره خوبی رو در مقابل بدی انتخاب کنه. البته من با این مورد موافقم که هر داستان رنگ و بوی خالقش رو داره، ولی ترجیح میدم که از کلمه ی عقاید استفاده نکنم که نویسنده «ایده آل» های خودش رو وارد داستان میکنه.

(مونت آوسارون): خب بعضی از کار بردهای واژه های اعتقاد، باور، ایده آل می تونه برای توضیح این مسد اعتقاد کنه اما به نظر من هرکدوم از این کلمات نقش خودتون رو به نوعی ایفا میکنن. مثلاً همین اعتقاد که بحث افتاده روش؛ پیروی، جخل و درخت برآهن و تکنولوژی های نو خواره آینه دار این اعتقاد تا لکین هست که دنیای صنعتی داره با قتل عام طبیعت مطرح میشه و سبزی ها و رستی ها در چرخ دنده ها خرد میشن و به نظر من به قول آقای نجفیان بازتاب دیدگاه تا لکین به تدریج صنعتی شدن کارها و انقلاب صنعتی بوده. این اعتقاد تا لکین بوده. اگر تا لکین اعتقاد نداشته باشه که تکنولوژی باید برای طبیعت به زانو دریا، این سرانجام رو بهیچ وقت برای آیزنکار و یا حالا سایر متد رنمی کرده. من این رو اعتقاد و باور تعبیر میکنم.



(torambar): من فکر میکنم پیروزی طبیعت بر صنعت بیشتر از اینکه یک اعتقاد باشه، یک واقعیت عینی هست و شکل گیری این اتفاق در داستان های تا لکین بر میگردد به دورانی که تا لکین در اون زندگی می کرده و تاثیر پذیری محیط بر آثار اون. معمولاً صنعت مایه خنثی داشته چون باعث میشه انسان از طبیعت دور بشه، انسان از خودش دور بشه و زندگی رو به سمت ماشینی شدن پیش ببرد.

(مونت آوسارون): امین جان شما؟

(Rfaarazon): با سلام و درود خدمت دوستان عزیز، خیلی خوشحالم که به جمع شما اضافه شدم. در مورد غم و جنگ در آثار تالکین، ابتدا باید ریشه رو پیدا کنیم که بهمن سرود آفریننده. مثل اینکه در آراش مطلق هم غم هست. شاید میل توسعه طلبی و کنجکاوی ملکور باعث تمام بدی های آینده در آردایشه. ملکور دوست داره از نظم و سکون اجباری اربو به سمت خیره سری و خودکامی بره. البته من راستش با جناب اردستانی موافق نیستم. ارو اگر دانای کله پس پیچ وقت قصاص قبل از جنایت میکنه. مورد بعدی که میتونم بهش اشاره کنم سبک نوشتاری کارهای تالکینه. کتابهای تالکین آثاری فانتزی-حماسی هستند. داستان های فانتزی علیرغم شباهت هایی که به دنیای واقعی دارند علاوه بر ویژگی هایی است که دنیای واقعی نداره یعنی نویسنده داستانهای فانتزی ایده آل های خودش رو در قالب داستان گردآوری میکنه. غم نبود این ایده ال ها در جهان نویسنده باعث پیدایش فانتزی میشه. مورد بعدی ویژگی عمومی حماسه است. عدا حماسه مبتنی بر تراژدی است و رکن اصلی تراژدی حوادث غمباره ولی میتونیم اینو بگیم که غم و شادی در آثار تالکین یکنشون تعادل است یعنی که داستان تراژیک تورین تورambar و یامان تلخ اون یک طرف ماجراست طرف دیگرش تمام باساید و دانشش که پراز شادی و نشاطه. تاکید دارم که علیرغم اینکه غم و شادی در داستان های تالکین همزاد و همراه هستند عکالکله تراژو به سمت خوبی و جنح خیر سگینی میکنه.

(منت آوسائرون): این جان چرا فکر میکنی حماسه با مبتنی بر تراژدیکن؟

(Rfaarazon): خب محمدرضا جان این جز قواعد حماسه هست که معمولاً پایان های تلخ و حوادث غمبار بر شادی میچربه. دلیل این غم هم، اشتباه در رجحان جنگ و توهم و افتخار و سلطه بر زندگی آرام و معمولیه و به نوعی قهرمانان حماسه در آخر به این اشتباه خودشون پی میبرند. دلیل بعدی، به نظرم اینکه حس غم نسبت به شادی اصل تره و معمولاً تاثیر گذاری بیشتری داره. این بهمن چیزیه که بایون جان هم بهش اشاره کرد. معمولاً در حماسه، وقتی حماسه با حوادث تراژیک و غم بار همراه میشه تاثیر گذاری اون بر مخاطب خیلی بیشتره.



(مونت آوسائرون): جناب نجیان در مورد جنگ شاید بعد از نابودی حلقه که نادای از شکست روش های نورسیده در معاش مردمان هست، می بینیم که دوام زیادی نیاره مینا بر این تا لکین نشون میده که تمدن بشری و اصطلاحاتی از این قبیل با وجود تظاهر به نوگرایی به شکست می انجامه. این راجب نبرد آیزمکار دو هم صدق میکنه.

(arven): در حقیقت من فکر میکنم سقوط آیزمکار دو به دنبال شکست اصلاحات در سایر بیشتر به جنبه انتقادی از مدرنیته و صنعتی شدن سپرده تا به خود متوله جنگ، مادر آیزمکار د شاید تبدیل به قوه به فعل بستیم و آیزمکار دو در راستای جنگ به یکباره شعله میکشه، اوج میکیره و برخلاف عالم واقع در برابر نیروهای سنتی شکست میخوره.



از طرفی تو شایر، مسافران سرزمین های دور از سفر بر میگردن و مردم بومی شایر رو از جنگ تفسیرات نجات میدن، کاری که باز به نظم متفاوت با دنیای عادی که در اون افراد جهان دیده همیشه سنگ بنای تفسیرات یک جامعه سنتی رو بنا میکنن نه اینکه جلوی اون رو بگیرن. من سرچشمه نتیجه جنگ در آیزنکارد و شایر رو در نگاه احتمالی و انتقادی تا لکین به نتیجه صنعتی شدن میدونم. اما این که تا لکین از جنگ در آثارش چه استفاده ای میکرده بحث مفصلیه. یکی از نکات مهم و کلیدی اینه که تا لکین از نبردهای متعددی در کتابش استفاده میکنه و در عین حال صحنه های مربوط به نبردها رو به خلاصه ترین شکل ممکن توصیف میکنه. تعبیرهای زیادی میشه به این تعداد نبردها و در عین حال خلاصه بودن توصیف اونها داشت. مثلاً به تعبیر اینه که تا لکین در عین درک لزوم نبرد، از پرداخت به جزئیات و خشونت شاور در جنگ بیزار بوده و علاقه چندانی به مکارش این متون نداشته. در کل، بخوام بگم، به نظم بحث جنگ و جایگاه اون در ادبیات تا لکین چنان مفصله که نیازمند وقت زیاده که از حوصله جلد امروز خارج.

(R-faarazon): در کتاب های تا لکین کمتر بر جنگ تاکید شده. به نظم چون خود تا لکین جنگ رو در بهترین حالت هم مخرب میدونه. در کتابهای تا لکین دلیل پیروزی نیروهای خیر اینه که ایمان باعث اتحاد اونها شده در صورتی که اجبار و منفعت مشترک باعث نزدیکی نیروهای شر میشه نمونه اون سانورون و سارومان هستند که علامت نیستند و فقط دشمنان مشترکی دارند. سارومان برای جبران این انگیزه و عقیده رو به فن و صنعت میاره دست مثل ملکور و سانورون. نتیجه این میشه که باستط سانورون و سارومان نیروهای اونها کاملاً سقوط میکنن چون دیکه دلیلی برای بودنشون وجود نداره. به نوعی میتونیم بگیم لوتر داستان پیروزی ایمان بر اجبار و سنت بر صنعت. شاید در پایان بازگشت پادشاه وقتی که اله سار بوته ای جدید از دخت پادشاهی

رومینه بر این نکته تاکید می‌کند. یعنی برگشتن به گذشته خود. البته در مورد سقوط سارومان در شیرمن اینو کمی اضافی و از ضعف های کتاب می‌دونم ولی شاید برای اینکه استحاله منفی سارومان کامل بشه به این فصل نیاز بود.

(torambar): در مورد جنگ ها، من فکر میکنم که تاکنون به نوعی دایره یه تاریخ رو روایت می‌کنه. و همیشه توی تاریخ جنگ ها که بخوام بگم مهم ترین، نقاط مهمی در گذر تاریخ بودن و به خاطر همین وجود جنگ ها در داستان های تاکنون اجتناب نپذیر هست. البته در همین حال تاکنون از پرداختن به خشونت خودداری کرده. در کل تمام این عوامل باعث شده که داستان ها شکل حماسی تری به خودتون بگیرن و به نظر من، این یکی از عوامل جذابیت داستان هست.

شاید به جز جنگ های خاندان فناور که در مقابل الف باجکیدن، بقیه جنگ های که در داستان های تاکنون دیده میشه رویارویی دو نیروی خیر و شر هست که یک طرف برای فتح تمام دنیا و طرف مقابل برای آزادی می‌جنگه. اون نیروی تاریکی که میخواد آردا رو تحت کنترل خودش داشته باشه از نیرو های در جنگ استفاده میکنه که علاوه بر اراده ای ندارند. یعنی میشه گفت روبات های هستن که تحت کنترل اراده ی رهبرشون هستن. چون هیچ وقت در داستان نمی بینیم که نیرو های تاریکی اعم از اورک ها تروول ها و حتی بالروک ها موجودات دیگه بدون رهبرشون توانایی این رو داشته باشن که بتونن به اجتماع رو تشکیل بدن. و این نشون میده که اراده ای از خودشون ندارند. اراده شان از جایی بالاتر به اونها القا میشه



و اینها در مقابل نیروی مبینگی که میخواند با کنار زدن این تاریکی به آزادی برسند. این جنگیدن برای کنار زدن تاریکی و رسیدن به آزادی از دید من واضح ترین چیزی هست که توی جنگ های داستان های تالکین می‌شه دید.

(صوت آو سائرون): خب من با این جان مواظفم. نبرد سایر به نظرم یک چیز اضافی و غیر ضروری بود. اما شاید پامی که این نبرد بعد از نابودی لرد تاریک، سائرون پیش روی ما میزازه اینه که جنگ در جوامع انسانی و جوامع غیر منوخ شدنی نیست. جنگ امری پایداره به منظور که صلح نیز پایداره اما جنگ و صلح دو امر نبی هستند. در بحث جنگ شخصیتی پردازش شده که میتوان زیبا ازش تعبیر کرد. حالانمیدونم آیا تالکینم بر چنین تعبیری واقف بوده یا نه چون معمولاً فانتزی برای بیان این جور مسائل به وجود نیوده. می‌شه چنین تعبیری رو از چنین شخصیت برداشت کرد. حالا درست یا غلط. برخی از صاحب نظران غربی دون مایه داستان های تالکین رو طبیعت ستیزی علیه طبیعت کرایبی دوستند و اینکه اربابان تاریکی در این صدد بودند تا دنیای سیاه و ابر گرفته بدون هیچ رشد و نمو از کائنات جهان، نه رستی ما و نه زایشی رو تحمیل مردمان آزاد بکنن. بنابراین اعتقاد می‌شه به قول یکی از عزیزان - که نوشته هاشون رو خوندم، فکر کنم در این سیات به اسم «تالکین» ثبت نام کرده باشن - کولوم در حقیقت ناینگر تصویر واقعی آدم نهایی صنعتی و کز کرده «کوشه غار و کارخانه می باشد. قربانبانی که دچار دوگانگی روحی شدند. تنها خطای این موجود حقیر شناخته شده، پاشخی بود مثبت به مرداب طلایی و وسوسه انگیز شیطان و به دنبال آن از بین بردن مولف جاده ای و غیر جاده ای خواسته های نفسانی. اکنون پوئین دیدگاه خود را انداخته و به جهان بینی اسمیکل چشم می‌دوزیم البته نه فقط برای تفریح و بیخ نشیندن های های دیباچه.



اما باز که جور دیگر ای بر این شخصیت نگاه کنیم، کولوم نمایانگر تصویر انسان نیست که قربانی جنگ می‌شود. کسانی که قربانی صلاح و ابزار آلات دشمن غاصب می‌شوند. تصویر انسان مایی هست که ناخواسته به کارگزار می‌شود و اسیر می‌شود. این جور افراد کم نیستند. انسان مایی آورده و بی سرپناه که به خاطر صلاح دشمن و خودخواهی او از خون و کاشانه خود شون طرد شدن. بی رحمی ما و سیاهی مایی یک نفر زندگی ای که تابه گذشته داشتند رو عوض می‌کند و اون ماروبه زندگی ساده و فرومایه ای سوق می‌دهد.



فلسفه جنگ معمولاً جنگ رو فراتر از پرسش مایی معمول درباره ی تسلیات و استراتژی بررسی می‌کند و درباره ی مسائلی مثل سبک شناسی، فلسفه ی جنگ، رابطه ی میان جنگ و سرشت انسانی و اخلاق جنگ تحقیق می‌کند. برخی از ویژگی مایی فلسفه جنگ مکنه با فلسفه ی تاریخ، فلسفه سیاست و فلسفه ی حقوق هم پوشانی داشته باشه. من فکر می‌کنم آرمان مایی جنگ مثل دفاع یا سلطه طلبی که در دنیای ما وجود داره به این آرمان مادی دنیای تا لکین نزدیکه. دفاع برای آزادی و استقلال و زیر پا زدن برای اسارت و یکاری. دفاع برای محفوظ نگه داشتن خاک سرزمین، اینکه اجازه ندی دشمن به حالت تجاوز کنه. دفاع برای در امان نگه داشتن زنان و فرزندان یا دفع ضد عدالتی ما و ناسلامانی ما و بهینطور جنگ، برای خودخواهی ما و حقارت ما و بزرگ بینی مایی افراد. و اینها استفاده مایی هست که به نظر من از جنگ در آثار تا لکین میشده و به نظرم مثل تمام مفاهیمی که تابه الان برای ما عوض شده... (در این حال صدای خش خش و سروصدای آید)... یخشید من به خطه عذریه بخوام... اینجا چی کار میکنی خواهر من؟

(دختر جوان (نیره):) یخشید من... من باید برم تو اتا قمون.

(مونت آواسانمون): نیره داری دنبال چیزی میگردی؟!

- کھدا کجاست؟ مادر بزرگ کھدای اضافی رو همیشه بهیچامیذاشت.

- ییا اینم کھدا!

- کدوشون؟!

- تو آلان میخوای جایی بری؟

- فقط دربارو قتل کنید. خواهش میکنم دربارو قتل کنید.

- آلان این کار اوله چه؟!

- شامی سینید؟! دشمن پشت دره!

- اینجا که میدون رزم نیست. اینجا خونت. معلومه که داری اشتباه میکنی!

- اشتباه نمیکنم چون دیدم. خونه بابی رو دیدم که شد خط مقدم نه فقط برای موشک بارون. دشمن باتانک و نیرو از پنجره پیدا بود... دشمن پشت در شهر نمی ایستد چون توی شهر خونت. من کنار درم دشمن از پنجره دیدم. من اونجا بودم که دشمن اورد. اگر شافظ خبر شهادت دوست و آشنا با تون رو شنیدید من دیدم که چطور یک پیرمرد و یک دختر خون با گلوله می توپ تانک دم در خونون شهید شدن.

﴿ شخصیت های مزدور تحلیلی از خلال داستان با بیرون میندو از دنیای یک بعدی خود وارد دنیای واقعی آدم میشوند. آن ها سلاح روز به دست می گیرند. درب خانه می استیوی ضبط پاکست با لکد این شخصیت ها شکسته میشود. آن ها با اسلحه ها و سگ های بار بار خانه ای میکذارند که تا پیش از آن حرمت داشته. صدای تیر و گلوله فضای آنجا را پر میکند.﴾

(منت آوسارون): فرار کنید! وارد خونه مامون شدن. از اینجا برین!

(arven): کجا یریم؟!

(مونت آوسائرون): تو با یاون از راه پستی برو!

(torambar): رضامن از جنگ متفرم اما که در انتظارش باشی و بخوامی فرار کنی خیلی بدتره!

(مونت آوسائرون): میکیم برو...!

پایان.

